

سیمای شبلی در منطق الطیر و دیگر آثار عطار

محمد یوسف نیری^۱، امیرمحمد اردشیرزاده^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۴/۳۰

چکیده

موضوع این مقاله «سیمای شبلی در منطق الطیر عطار و دیگر آثار وی» می‌باشد. عطار برای بیان افکار و اندیشه‌های عرفانی خود، از عرفا و شیوخ در قالب داستان و حکایت بهره می‌گیرد و همگان به خصوص سالکان راه را به پیروی از احوال و اقوال آنها تشویق می‌کند.

در این مقاله به معرفی شبلی، صوفی و عارف قرن سوم و چهارم، که مورد توجه و احترام بزرگان تصوف بود پرداخته شده است. وی عاشق مجنون و عارف بلند مرتبه‌ای است که در حال و علم بی‌همتا بود. نکته‌ها و اشارات و رموز و عبارات و ریاضات و کرامات فراوانی از وی نقل شده است. عطار در منطق الطیر و دیگر آثار خود به ذکر حکایاتی از زبان وی می‌پردازد و بدین ترتیب اندیشه‌ها و باورهای عرفانی خود را گاه به زبانی ساده و گاه رمزی بیان می‌کند. در این مقاله کوشش شده تا به تفسیر، تحلیل و شرح داستان‌ها که هرکدام تقریباً یک تمثیل رمزی می‌باشند توجه شده و به رمزها و نمادهای نهفته در آنها اشاره شود. هرکدام از این حکایت‌ها به گونه‌ای با اصول و سیر و سلوک عرفان گره می‌خورند و عطار با شگردی خاص از زبان شبلی برای بیان مسایل خود استفاده می‌کند که در این مقاله به آنها اشاره شده است.

کلید واژگان: شبلی در منطق الطیر، عارفانه‌ها و سخنان شبلی، شبلی در آثار عطار، رفتار و سلوک

شبلی.

۱ - استاد، بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. M.nayyeri110@yahoo.com
۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. Ardashirzadeh53@yahoo.com

۲. پیشینه‌ی تحقیق

پیش از بررسی و تحلیل حکایات منطق الطیر و دیگر آثار عطار از زبان شبلی جا دارد که در این باره نگاهی به کوشش‌های دیگر پژوهشگران داشته باشیم.

دکتر بدیع الزمان فروزانفر در کتاب « شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین بن محمد عطار نیشابوری » ضمن بررسی هر یک از کتاب‌های عطار، گذرا هر یک از حکایت‌ها را به شکل کلی مورد توجه داشته است. (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۳۴۸). کتاب « دریای جان » از دیگر پژوهش‌هایی است که توسط هلموت ریتز و به ترجمه‌ی دکتر عباس زریاب خویی و دکتر مهرآفاق بایوردی در این زمینه به چاپ رسیده است. این پژوهشگر آلمانی در کتاب خود به تقسیم بندی موضوعی حکایات و قصص و تمثیلات پرداخته و به گونه‌ای به ریشه یابی مفاهیم اساسی اندیشه‌ی عطار توجه داشته است. (ریتز، ۱۳۸۸: ج ۱ و ۲).

در کتاب منطق الطیر و دیگر آثار عطار از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در بخش تعلیقات به ترجمه و پیشینه‌ی حکایات و تطبیق آنها با دیگر آثاری که از آنها ذکری به میان آمده، اشاره شده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۴۹)

در عناوین یادشده به تحلیل و بررسی حکایات پرداخته نشده است؛ بلکه نگاهی گذرا و ذکری مختصر از آنها شده است.

نگارنده ضمن ارج نهادن به پژوهش‌های دانشوران در این مقاله به بررسی و تحلیل حکایات و ارتباط آنها با مراحل سیر و سلوک و نیز بیان رمزی و نمادین آنها از نگاه عطار توجه داشته و با توجه به اهمیت و جایگاه شبلی در نزد عطار و اندیشه‌ها و زمینه‌های مشترک موجود بین هر دو به طرح حکایات پرداخته است تا آنها را عمیق، خواندنی‌تر و جذاب کند.

تحلیل و بررسی موشکافانه‌ی حکایات از زبان شبلی که قبلاً در هیچ تحقیقی به

آن‌ها اشاره نشده است نیز جمع بندی حکایات و پیوند آن‌ها با اندیشه‌های عطار در سیر و سلوک عارفان از اهداف این مقاله می‌باشد.

۳. شبلی Shebli

گم شد از بغداد شبلی چندگاه کس به سوی او کجا می‌برد راه
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۱۷)

ابوبکر دلف بن جحدر^۱ یا دلف بن جعفر، جحدر بن دلف، دلف بن جحدر^۲ عارف معروف قرن سوم و چهارم، به سال ۲۴۷ (ه.ق) در بغداد از مادر بزاد. اصل وی از مردم شبله^۳ است، که یکی از دیه‌های اسروشنه خراسان بود. پدرش حاجب بزرگ خلیفه عباسی بود. خود وی مدتی حکومت دماوند داشت و سپس حاجب موفق خلیفه عباسی شد. آنگاه مشاغل دیوانی را ترک گفت و به عبادت پرداخت. عاقبت در مجلس خیر نساج^۴ از بزرگان تصوف توبه کرد و مصاحبت جنید بغدادی را برگزید. شبلی بجز ضیاع و عقار، شصت هزار دینار از پدر به ارث برده بود که همه را در راه خدا بخشید. وی از محمد بن مهدی بصری روایت حدیث می‌کرد. شبلی به عربی شعر می‌گفته است. به سبب بسیاری مجاهده و اعمال خارق‌العاده، مردم وی را دیوانه می‌پنداشتند و مکرر او را به تیمارستان بردند. او ۸۸ سال عمر کرد و در سال ۳۳۴ (ه.ق) درگذشت. جسد شبلی را در مقبره خیزران بغداد به خاک سپردند. از او جمله‌ها و عبارات عارفانه‌ی بسیار ماثور است.^۵

در آغاز کار دیوانی داشت و نیز والی دماوند بود. تا حدود ۴۰ سالگی از جزئیات زندگی و وقایع حیات وی چیزی نمی‌دانیم جز اینکه عطار در تذکره الاولیاء گوید: «در آن وقت که امیر دماوند بود، از بغداد او را نامه‌ای رسید یا امیر ری! او با جمعی به حضرت خلیفه رفتند و خلعت خلیفه بستند. چون باز می‌گشتند مگر امیر را

عطسه‌ای آمد. به آستین جامه خلعت، دهن و بینی پاک کرد. این سخن به خلیفه گفتند که شبلی چنین کرد. خلیفه بفرمود تا خلعتش برکشیدند و قفایش بزدند و از اعمال امارتش معزول کردند. شبلی از آن متنّبه شد. اندیشه کرد که کسی که خلعت مخلوقی را دستمال می‌کند، مستحق عزل و استخفاف می‌گردد و خلعت ولایت بر او زوال می‌آید، پس آن کس که پادشاه عالم را دستمال کند با او چه کنند؟ در حال به خدمت خلیفه آمد. گفت چه بود؟ گفت: ایها الامیر! تو که مخلوقی نمی‌پسندی که با خلعت تو بی‌ادبی کنند و معلوم است که قدر خلعت تو چند بود؟ پادشاه دو عالم مرا خلعتی داده است از دوستی و معرفت خویش که هرگز نپسندد تا من آن را به خدمت مخلوقی دستمال کنم. پس برون آمد.» (عطار، ۱۳۹۳: ۵۳۷)

در کشف المحجوب آمده است: «ابوبکر بن دلف بن جحدر الشبلی (رض) از بزرگان و مذکوران مشایخ بود. روزگاری مهذب و وقتی مطیب داشت با حق تعالی و وی را اشارات لطیفست و ستوده. از وی همی آید که روزی به بازار آمد قومی گفتند هذا مجنون، وی گفت: «انا عندکم مجنون و انتم عندی اصحاء فزادنی الله فی جنونی و زاد فی صححتکم» من به نزدیک شما دیوانه‌ام و شما به نزدیک من هشیار. جنون من از شدت محبت است و صحت شما از غایت غفلت. پس خداونداندر دیوانگی من زیادت کناد تا قُربم بر قُرب زیادت شود و در هوشیاری شما زیادت کناد تا بُعدتان بر بُعد زیادت گردد.» (هجویری، ۱۳۷۶: ۱۹۶)

از شبلی کتابی باقی نمانده است ولیکن سخنان وی که به «اشارات و شطحیات» معروف است، در اغلب کتاب‌های عرفانی و صوفیانه نقل شده است.

۴. سخنان شبلی

در تذکره الاولیاء آمده است: «وقتی او را دیدند پاره‌ای آتش برکف نهاده می‌دوید،

گفتند: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم که آتش در کعبه زخم تا خلق به خدای کعبه بپردازند». (عطار، ۱۳۹۳: ۶۱۹)

و نیز گفته‌اند: «یک روز چوبی در دست داشت، هر دو سر آن آتش گرفته. گفتند: چه خواهی کرد؟ گفت می‌روم تا به یک سر این، دوزخ را بسوزانم و به یک سر بهشت را، تا خلق را پروای خدا پدید آید». (عطار، ۱۳۹۳: ۶۱۷)

۵. شبلی در منطق الطیر

شبلی در منطق الطیر، عارف عاشق بلندمرتبه‌ای است که پیام معشوق چنان عقل و دل او را می‌رباید که فرمانروای ملک دل را بر ملک دنیا برمی‌گزیند.

۱-۵- ذکر حکایات شبلی در منطق الطیر

عطار در منطق الطیر چهار بار از وی یاد می‌کند:

۱-۱-۵- شبلی و مرحله‌ی توحید

گم شد از بغداد شبلی چندگاه کس به سوی او کجا می‌برد راه (عطار، ۱۳۸۸: ۳۱۷)

در این حکایت آمده است که: مدتی بود که شبلی گم شده بود. مریدان و علاقه‌مندان او به هر خانقاه و مسجد و محل که سرزدند، او را نیافتند. عاقبت یکی او را در مخنت خانهای یافت، جایی که مردان زن صفت بودند یعنی نه مرد بودند در استواری و شجاعت و نه زن بودند در مهر و عطوفت. یکی از او پرسید: شبلی این جا نه جای توست. این جا چه می‌کنی؟ شبلی گفت این‌ها در زندگی و دنیا نه مردند و نه زن و من در راه دین همان گونه‌ام. نه دیندارم و نه دین‌پذیر، و از مردی خود شرم می‌دارم. پیام عطار از زبان شبلی این است که من در این جا آمده‌ام تا خود را بشکنم و خودپرستی و مقام و عزت خود را بر این افتادگان در خواری نثار کنم. اگر تو خود

منظری دیگر به این حکایت می‌نگرد. صد البته نباید از نظر دور داشت که نگاه ریتر به عطار به هیچ روی احترام و تقدسی را که مرحوم فروزان فر برای عطار قائل بود، ندارد. عطار در بیان این حکایت به دو بحث عمیق عرفانی می‌پردازد. یکی موضوع توحید که از محورهای بحث عرفا در خداشناسی است و این که خدا را به یکتایی شناختن، نخستین گام در دین شناخت خداوند است.

دیگر این که ترک خودپرستی و عدم توجه به خود که زمینه‌ی توحید و سرآغاز راه سالک می‌باشد. سالک با سپردن خود به معشوق و عاشق شدن، در راه خود استوارتر قدم می‌گذارد. سعدی می‌گوید:

« دل هوشمند باید که به دلبری سپارد که چو قبله ایت باشد به از آن که خودپرستی»

۲-۱-۵- شبلی و عشق حقیقی

دردمندی پیش شبلی می‌گریست شیخ پرسیدش که این گریه ز چیست؟
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۳)

دردمندی پیش شبلی گریه می‌کرد. شیخ از وی پرسید که برای چیست این گریه؟ گفت: ای شیخ، دوستی داشتم که جان من از جمال وی تازه می‌شد، او دیروز مرده و من از غم او می‌میرم و ماتم وی دنیا و زندگی را بر من تیره و سیاه کرده است. شیخ گفت: چون دل تو از این درد بی‌خویش و دیوانه است؛ این غمی نیست، سزای تو بیش از این‌ها است. این بار تو دوستی دیگر بگزین تا او نمیرد و تو نیز از مرگ او نمرده باشی. دوستی که بمیرد و ناقص باشد او غم جان می‌افزاید. و زود آن صورت از دست وی بیرون شود و او از حیرت آن در خون می‌نشیند.

هر که شد در عشق صورت مبتلا هم از آن صورت فتد در صد بلا
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۳)

بسیاری از علما و عرفا معتقدند که عشق‌های مجازی و صورتی می‌توانند پلی

باشند برای عبور به سوی عشق حقیقی و زیبایی‌های ظاهری و سیله‌ای باشند برای انتقال و توجه به زیبایی مطلق یعنی حضرت حق. بنابراین وقتی ما در حکایات عطار توجه می‌کنیم می‌بینیم که در هیچ کدام از این حکایات، مقصود معشوق ظاهری نیست و کامجویی از معشوق غیرحقیقی دست نمی‌دهد مانند قصه‌ی شیخ صنعان.

عطار با به کارگیری اصطلاحات غنایی و قصه پردازی‌های عاشقانه بی تردید به ترسیم و تجسیم مسائل معنوی در قالب تمثیل نظر داشته است. بنابراین عطار در بیان این حکایت، رابطه‌ی عشق میان عاشق و معشوق را به قدری شدت می‌بخشد که آدمی باورش نمی‌شود که آیا انسانی وجود دارد که این قدر انسان دیگری را دوست داشته باشد، در حالی که درک حکایت آسان و منظور عطار فنای عاشق در ذات معشوق و عدم توجه به معشوق غیرواقعی و میل و کشش به سوی معشوق ازلی است.

پیام عطار در این حکایت این است که انسان نباید در عشق صورت بماند و جمال ظاهر از خلط و خون است و چون برود زشت نماید و تباه شود. و هر کس به عشق صورت زیبا مبتلا شود هم از آن صورت به صد بلا گرفتار آید. این حکایت را عطار زمانی مطرح می‌کند که مرغی پیش هدهد می‌آید و می‌گوید من عاشقم و عاشق مرغی دیگر مثل خودم هستم و بی او یک نفس نمی‌توانم به سر برم و هدهد در جوابش می‌گوید: بر تو افسوس می‌خورم که چرا در عشق صورت مانده‌ای. جمال ظاهر از خلط و خون است و چون برود زشت نماید و تباه شود.

عشق صورت نیست عشق معرفت	هست شهوت بازی‌ای حیوان صفت
هر جمالی را که نقصانی بود	مرد را از عشق توانی بود
چند گردی گرد صورت عیب‌جوی	حسن در غیب است حسن از غیب جوی
هرچه نه این دوستی ره گیرد	بس پشیمانی که ناگه گیرد

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۲)

۳-۱-۵- شبلی و مراحل حیرت و غیرت

وقت مردن بود شبلی بی‌قرار چشم پوشیده دلی پراستظار
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۲)

شبلی وقت مردن ناآرام بود. چشم از همه چیز پوشیده و دلی پراستظار داشت. زُنار و کمر بند حیرت بر میان بسته بر سر خاکستری نشسته بود. گاهی اشک می‌ریخت و قطره‌های اشک روی خاکستر می‌افتاد و گاهی بر سر خود خاکستر می‌افشاند. سائلی گفتش ای شیخ، کس دیده‌ای که هنگام مرگ زُنار بندد و در حیرت به سر برد؟ شبلی گفت: چه کنم، می‌سوزم و از غیرت می‌گدازم. جان من در این دم از غیرت ابلیس می‌سوزد در حالی که عمری از دو عالم چشم بر بسته‌ام. غیرت من از آن است که خطاب «لعتی» به ابلیس آمده است و بس. از این اضافت و صفت به کس دیگر افسوس می‌خورم و در حیرتم که چرا به من چنین صفتی نداده‌اند.

چون خطاب لعتی او راست بس زین اضافت آید افسوسم به کس
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۳)

شبلی تشنه و تفته جگر مانده، دوست چیزی دیگر را به کس دیگری چون ابلیس می‌دهد.

سنگ و گوهر را نه دشمن شو نه دوست آن نظر کن تو که این از دست او ست
گر تو را سنگی زند معشوق مست به که از گیری گهر آری به دست
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۳)

عطار در این حکایت، دو موضوع مهم را در نظر دارد: الف) حیرت، ب) غیرت. همان طور که می‌دانیم یکی از مراحل سیر و سلوک عارفان، حیرت است. عطار در اندیشه و آثار و حکایات خود این مرحله را کاملاً مورد نظر دارد.

حیرت یا سرگردانی در اصطلاح امری است که بر قلوب عارفان در موقع تأمل و

حضور و تفکر وارد می‌شود. بدیهی است که از راه تفکر در دل عارف در آید و او را متحیر گرداند.

در این حکایت نیز شبلی کاملاً دچار تردید و حیرت عارفانه است و در حقیقت حیرت را راه وصال به حق می‌داند.

اما غیرت که نوعی تعصب فراوان نسبت به چیزی و مراد از آن دوری محبوب از غیر می‌باشد، نوعی حفظ حریم حق است که مردان خدا آن را از صفات خود می‌دانند. عطار در اینجا این نوع غیرت را فقط برای خدا و حقیقت و نشانه‌ی از خودگذشتگی می‌داند که در قالب حکایت شبلی بیان می‌کند.

در کتاب لمعات آمده است: «غیرت معشوق اقتضا کرد که عاشق غیر او را دوست ندارد و به غیر او محتاج نشود، لاجرم خود را عین همه‌ی اشیا کرد تا هرچه را دوست دارد و به هرچه محتاج شود، او بود.» (عراقی، ۱۳۹۰: ۵۵)

بنابراین اخلاق غیرت در مورد حق تعالی بدان جهت است که به اعتقاد صدیقان، او عاشق و معشوق بالذات است و به حکم «یجبهم و یحبونه»^۶ او نخست صدای محبت را در انداخت و آدم خاکی را سبق محبت آموخت.

همان طور که می‌دانیم کلمه‌ی ابلیس در قرآن به معنی موجود خاصی که از رحمت خدا رانده شده و گاه معادل با شیطان به معنای عام به کار رفته است. گروهی از بزرگان صوفیه در آثار خود به دفاع از ابلیس و توجیه نافرمانی او می‌کنند و گاهی همچون شبلی به خطاب خداوند به شیطان غیرت می‌ورزند که نوعی خلاف آمد عادت محسوب می‌شود. زیرا در این گفته‌ها امری متناقض با ظاهر شرع صادر می‌شود که به اصطلاح به آن شطحیات می‌گوییم.

در دایره المعارف بزرگ اسلامی آمده است: «نخستین کسی که گستاخانه و با بی باکی تمام و برخلاف تمام عقاید رایج و مشهور به تقدیس ابلیس و تکریم احوال و

اعمال او پرداخت، حسین بن منصور حلاج بود». (موسوی بجنوردی، ۱۳۶۸: ۶۰۰)
در کتاب زبان عرفان (فولادی، ۱۳۸۹: ۳۱۶) در بخش شطح توحید ابلیس و برتری
توحید ابلیس بر توحید عارفان دلایلی آمده است که عبارتند از:

الف) در جبر قضا واقع شد و به بلای قدر مبتلا

ب) امتحانش کردند میان امر و اراده‌ی خدا، حیران ماند و سرانجام اراده‌ی خدا
را برگزید.

پ) بیچاره فریب التباس را خورد و از عین درافتاد.

ت) عاشق بود و غیور، که تن به پرستش کسی جز معشوق خود نداد و بر سر
پیمان خویش ایستاد و از تحمل سختی‌ها نهراسید.

ث) شحنه‌ی مملکت است و پاسبان حضرت؛ مظهر قهر قهار است و مامور طرد اغیار.
عرفا در بیان علت عصیان ابلیس و با آن چه قرآن مجید درباره‌ی سرگذشت او
آورده است، زبانی متناقض دارند و گفته‌های آنان با مضامین آیات قرآن تا حدودی
ناسازگار است.

پیام عطار از بیان این حکایت این است که در مقابل غیرت حق یا محبوب، غیرت
محب قرار دارد. رشک و غیرت محب حق سرانجام مانند عشق زمینی به خود عاشق
برمی‌گردد. شبلی می‌گوید: حقیقت محبت آن است که غیرت تو بر محبوب آن چنان
باشد که محبت چون خودی را نسبت به او تاب نیاوری.

در کتاب دریای جان در این باره آمده است: «به نظر می‌رسد که لعن شیطان نه تنها
از نظر خود او، بلکه از دیدگاه خداوند نیز امتیازی بشمار می‌رود که تعمداً به شیطان
ارزانی شده است و برای پنهان داشتن صمیمیت میان آن دو، تنها در ظاهر به صورت
یک رسوایی در آمده است». (ریتر، ۱۳۸۸: ۳۱۴)

در کتاب ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه، آمده است: «استاد ابوعلی گفت توکل سه درجه است: توکل است و تسلیم و تفویض... توکل بدایت باشد و تسلیم واسطه و تفویض، نهایت.» (عثمانی، ۱۳۴۵: ۲۵۰)

در کتاب فرهنگ اصطلاحات عرفانی آمده است: «تسلیم، بازسپردن باشد و در این موضع مراد از تسلیم آن است که هر چه سالک آن را نسبتی به خود کرده باشد آن را با خدای سپارد و این مرتبه‌ی توکل باشد و بالجمله نزد سالکان تسلیم عبارت است از استقبال قضا و تسلیم به مقدرات الهی است» (سجادی، ۱۳۹۳: ۲۳۷)

عطار در این حکایت از زبان شبلی با تسلیم خویش در برابر خدا و غرق در حیرت سرگردانی و ناچیز شمردن خود به دنبال کسب محبت الهی بر دل خود می‌باشد تا صدق ارادت الهی را حاصل کند و صدق ارادت، همه‌ی حجاب‌ها و موانع را از میان او و خداوند بردارد.

۶. عارفانه‌ها و سخنان شبلی

۶-۱- گفته‌اند: «وقتی شبلی شنید که در بازار بغداد یکی می‌گفت خیار ده تا به دانگی فریاد برآورد که: چون خیار ده تا به دانگی بود، حال اشرار خود چگونه بود؟» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۹۳)

۶-۲- نیز گفته‌اند: «روزی شبلی پیش یکی از ابنای دنیا فرستاد و از وی چیزی دنیوی طلب داشت. آن کس در جواب گفت که: دنیا هم از او طلب که آخرت طلبی. شبلی جواب فرستاد که تو خسیسی و دنیا خسیس، و خدای شریف است و آخرت شریف. خسیس از خسیس جویم و شریف از شریف!». (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۱۳)

۶-۳- و نیز گفته‌اند: «وقتی، شخصی پیش شبلی رفت و از کثرت عیال شکایت کرد. شبلی گفت: به خانه‌ی خود برگرد و هرکس را روزی او بر خدا نیست برانش!».

(سراج، ۱۹۱۴: ۴۰۰)

۴-۶- نقل است که وقتی بر جنید شد، جنیداندوهگین بود. گفت چه بوده است؟ جنید گفت: «من طلب وجد» شبلی گفت: «لا، بل من وجد طلب» او گفت هر که طلب کند یابد؛ شبلی گفت نه، هر که یابد، او طلب کند»^۸.

۵-۶- بخل نه کار دینداران است و نه خُلق دوستان. شبلی را پرسیدند زکات چند باید داد؟ گفت: بر مذهب فقیهان از دویست درم پنج درم، و بر مذهب ما جمله‌ی دویست درم دادنی است. گفتند این را در شرع، اصلی باید، گفت: ابوبکر هرچه داشت همه درباخت آن روز که مصطفی (ص) از یاران صدقه خواست. عمر نیمه‌ی مال آورد و گفت: یا رسول الله تصدقتُ بنصف مالی و ترکْتُ النصف لعیالی و لِي عندالله أجرٌ. ابوبکر هرچه داشت همه را آورد و گفت: یا رسول الله تصدقتُ بجمع مالی و لِي عندالله مزیدٌ. عمر گفت نیمه مال بدادم و مرا به نزدیک خدای مزد است؛ ابوبکر گفت همه بدادم و از آن خدای بر من افزونی است^۹.

۷. شبلی از نگاه عطار

در هر حال عطار از شبلی با احترام و اعتقاد یاد می‌کند و نسبت به پیران دیگر صوفیه، در برابر او سر ارادت به آستان تربیت معنوی وی می‌نهد و او را از ارکان طریقت می‌شمارد و از معدود عارفان و صوفیانی می‌داند که در بزرگی و حشمت معنوی کسی به پای وی نرسید. حتی از خود جنید نقل شده که گفته است: «هر قومی بزرگی دارد و شبلی بزرگ این قوم است»^{۱۰}.

۸. شبلی در آثار عطار

عطار در آثار خود نزدیک به پنجاه و پنج (۵۵) حکایت و سخن عارفانه از زبان

شبلی یاد می‌کند. در بین عارفانی که عطار حکایات خود را از زبان آنان بیان می‌کند، شبلی بیشترین بسامد را داراست و این نشان از ارادت و اعتقاد عطار به وی بوده و اینکه شبلی عارفی بلندمرتبه و عاشق از دید عطار است.

۸-۱- در منطق الطیر، عطار چهار (۴) حکایت از زبان شبلی ذکر می‌کند. در هر کدام از حکایت‌ها، عطار برای بیان افکار و اندیشه‌های عرفانی خود از شبلی در قالب حکایت بهره می‌گیرد. در حکایت اول که به گم شدن شبلی در بغداد اشاره دارد، برداشت کلی از قصه این است که انسان باید ترک خودبینی کند و بندگی و عبودیت را سرلوحه اصلی کار خود قرار دهد.

در حکایت دوم که مربوط به شبلی و دردمند است از مبتلا شدن به عشق‌های ظاهری و صورت‌های زیبا باید پرهیز کرد.

حکایت سوم که مربوط به وقت مردن شبلی است بیانگر این است که انسان عاشق باید غیور باشد زیرا غیرت عاشق سرانجام به خود او باز می‌گردد.

برداشت کلی از حکایت چهارم که جوانمردی شبلی را به خواب می‌بیند این است که هیچ‌گاه از طلب رحمت و یاری خداوند نباید عاجز و نا امید شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۸-۲- شبلی در اسرارنامه

حکایاتی که عطار از زبان شبلی در اسرارنامه آورده است عبارتند از:

۸-۲-۱- شبلی و مرحله‌ی فنا

روزی شبلی با گروهی می‌رفت، به کوهی رسید. در دامنه کوه کاسه‌ی سر مرده‌ای را دید که باد آن را به هر سو حرکت می‌داد. آن را برداشت و بر آن نوشته‌ای دید که این سر مردی افسرده و غمگین است که در دنیا و آخرت زیان کرد. شبلی نعره‌ای زد و پریشان شد. یاران پرسیدند: حال چیست؟ شبلی گفت این سر از آن یکی از مردان راه است که می‌گوید:

که هرکو درنبازد هر دو عالم نگردد در حریم وصل محرم
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

در این حکایت عطار به فدکاری و پاکبازی سالک نظر دارد. بی تردید یکی از اساسی ترین مسایل عرفان اسلامی و عرفان‌های اقوام و ادیان مختلف موضوع «فنا» است. عارف در اثر سیر و سلوک و مجاهده از مرز حدود و قیود شخصی گذشته و با ترک خود به حقیقت مطلق وصل شده و سرانجام در آن فانی می‌شود. فنا یعنی رفع تعین بنده که باعث می‌شود میان وی و حضرت حق حجابی باقی نماند به قول حافظ:
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۶۷)

بنابراین عطار می‌گوید تو خود را از خود خالی کن و از خود بگذر آن گاه به تمامی او می‌شوی. شمس الدین محمد لاهیجی نیز گوید:

تا تو پیدایی خدا باشد نهان
تو نهان شو تا که حق گردد عیان
چون برافتد از جمال او نقاب
از پس هر ذره تابد آفتاب
(شرح لاهیجی، ۱۳۷۴: ۳۲۱)

نتیجه این که انسان کامل از لذات و تمتعات زودگذر دنیوی و هم چنین وعده‌های حوران بهشتی که عامه‌ی مردم به آن چشم طمع دارند فارغ و رها می‌باشد و فقط به سیر تکاملی بشر می‌اندیشد و در حقیقت این حکایت یک برداشت غیرمتعارف و شاعرانه و باطن‌گرا از عبارت معروف «خسر الدنیا و الاخره» است.

۳-۸- شبلی در مصیبت نامه

۱-۳-۸- شبلی و مقام رضا

روزی شبلی بر سرای دیوانگان رفت. جوانی شیدا نزد او آمد و گفت: ای شبلی، تو

مردی روشن و آگاهی، سحرگاهان که با خدا مناجات می‌کنی از زبان من به خدا بگو که چرا مرا چنین سرگردان و بی‌قرار کرده‌ای؟ از پدر و مادر دور و بینوا و ژنده پوشم کردی؟ آبرویم را بردی، در غریبی رهایم کردی و بر جانم آتش افکندی و بر آن آب محبت نیفشاندی و اکنون سراپایم را به زنجیر بسته‌ای!؟

شبلی گریان و اشکبار بیرون رفت. جوان قدری به هوش آمد و زار گریست و سپس فریاد زد: ای شبلی، گفته‌های مرا به خدا مگو، می‌ترسم بدتر کند و بگوید چرا شکر نکردی و اعتراض کردی؟ زیرا او کار خودش را می‌کند و من هرچه بگویم هیچ است.

من نخواهم خواست از حق هیچ چیز زانکه با او درنگیرد هیچ نیز
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۷۸)

پیام عطار از این حکایت این است که دیوانگان با تجارب حزن انگیز خود، خدا را خیلی خوب می‌شناسند و سر تسلیم در برابر اعمال خدا فرود می‌آورند. گاهی نیز گستاخانه وی را تهدید می‌کنند، اما آنچه بر سر ایشان می‌آید تأثیر مستقیم خداوند در سرنوشت آنها است و سر و کارشان مستقیم با خداست. عطار در این حکایت به هفتمین مقام از مقامات یعنی «رضا» اشاره می‌کند. دکتر سید جعفر سجادی در فرهنگ اصطلاحات عرفانی (ص ۴۱۶) می‌گوید: «رضا در نزد عارفان عبارت از رفع کرامت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر است.» بنابراین عطار این گونه بیان می‌کند که استقبال از حکم و قضای الهی سبب خوشی و شادمانی می‌شود و دیده‌ی رضا باعث غفلت و نادیدن عیب‌هاست و همه چیز به این دو اصل بر می‌گردد که: فعلی از سوی خدا به انسان و فعلی از سوی انسان به خدا می‌باشد. بنابراین آن چه خدا می‌کند باید خشنود بود و در آن چه ما انجام می‌دهیم باید اخلاص پیشه کنیم.

۲-۳-۸- شبلی و کمال در عمل

روزی شبلی از جایی می‌گذشت. دید کسی را بر دار کرده‌اند. پرسید: این کیست؟ گفتند: دزد بسیار ماهری بود که بارها دزدی کرده تا این که خلیفه او را بر دار کرد. شبلی پای آن دزد را بوسید. یکی گفت: چرا بر پای دزد بوسه زد؟ گفت او در دزدی کامل گشت تا جایی که جان بر سر آن داد، او شایسته این احترام است.

مرد باید خواه خاص و خواه عام کو بود در فن و کار خود تمام
 ذره‌ای گرنیک نامی بایدت در همه کاری تمامی بایدت
 (عطار، ۱۳۸۶:۲۲۳)

پیام عطار از این حکایت این است که حتی گناهکاران می‌توانند در حال و هوای خود، سرمشقی برای «کمال در عمل» باشند. نتیجه این که شبلی با بوسیدن پای دزد در حقیقت پای استقامت و پایداری را می‌بوسد و این که سالک در راه خدا، باید از مشکلات نهراسد و با ثبات و استواری قدم بگذارد.

۳-۳-۸- شبلی و عاشقی

شبلی آن کز مغز معنی راز گفت این حکایت از برادر باز گفت
 گفت بوداندر دبیرستان شهر میرزادی یوسف کنعان شهر

تو همی محجوب از خود مانده‌ای تا ابد معیوب از خود مانده‌ای
 چون توئی تو برافتد از میان تو بمانی بی حجاب جاودان
 (عطار، ۱۳۸۶:۲۹۵)

پیام عطار از این حکایت این است که عاشق همیشه جانباز و فداکار است و شرط عاشق آن است که هر چه معشوق دوست دارد او نیز دوست داشته باشد تا کمال اتحاد

در اوج نظام ایجاد شود.

۴-۳-۸- شبلی و مقام توکل

شبلی از دهی می‌گذشت. دید دو کودک بر سر جوی دعوا می‌کنند. جلو رفت و از آنها خواست تا گردو را بشکنند تا مغز آن را بین آن دو تقسیم کند. وقتی شکست دید که میان تهی است. پس آهی کشید و بسیار گریه کرد.

هاتفی گفتش که ای شوریده حال گر تو قسامی هلا قسمت کن آن
چون نه‌ای صاحب نظر خامی مکن بعد از این دعوی قسامی مکن
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۹۸)

پیام عطار از این حکایت این است که وجود ما و دعوی ما میان تهی است و انسان نباید ادعای قسامی و پخش‌کنندگی ارزاق را داشته باشد. هم چنین عطار تلویحاً می‌گوید که سالک نباید غرور داشته باشد حتی اگر به مقام شبلی هم برسی نباید ادعا کنی و غرورشکنی لازم است. زیرا دنیا خیلی پیچیده تر از آن است که تو درک می‌کنی. وقتی انسان کاملاً همچون شبلی از عهده‌ی شناخت یک گردو بر نمی‌آید، تو را با شناخت هستی چه کار؟

همان طور که می‌دانیم نخستین درجه‌ی توکل، اطمینان انسان به عنایت و رزاق بودن خداوند است. سالک اطمینان دارد که خداوند آن چه را ضمانت کرده است، به جا خواهد آورد. این باور حالت معمولی و عادی توکل می‌باشد. خداوند رزق را برای تمام بندگان و آفریدگانش تامین کرده است؛ «ان الله هو الرزاق ذوالقوه المتین» (سوره ۵۱، آیه ۵۱)

بنابراین انسان باید اعتماد و توکل به ضامن روزی خود کند و نگران روزی نباشد؛ زیرا این نگرانی خطاست و از ایمان به دور است.

۵-۳-۸- شبلی و ترک هوشیاری

شبلی را دربند کشیدند و به بیمارستانش بردند. قومی در پیش او آمدند و گفتند این دیوانه است. او گفت: من به نزدیک شما دیوانه‌ام و شما هشیار، حق تعالی دیوانگی من و هشیاری شما را زیادت کند تا به سبب آن دیوانگی مرا قربت بر قرب بیفزاید. پس خلیفه کسی را فرستاد که تعهد او بکند. بیامدند و به ستم دارو به گلویش فرو می‌کردند. شبلی گفت: شما خود را رنجه مدارید که این نه از آن درد است که به دارو درمان پذیرد. هرکجا دردی بود درمان پذیر آن نباشد درد کان باشد زحیر جان اگر نبود مرا جانان بس است داروی من درد بی درمان بس است (عطار، ۱۳۸۶:۳۱۱)

پیام عطار از این حکایت این است که درد مجذوبان قابل علاج نیست و هم چنین به اصل رایجی در عرفان توجه دارد و آن ترک هشیاری است. زیرا با این هوشی که در دنیا برای معامله و کسب جاه و نام و مال استفاده می‌کنیم، بیداری فایده‌ای در جهت شناخت حقیقت هستی ندارد.

۶-۳-۸- شبلی و مقام صبر

شبلی پیش جنید آمد و گفت: «گوهرآشنایی بر تو نشان می‌دهند، یا ببخش یا بفروش.» جنید گفت: «اگر بفروشم تو را بهاء آن نبود و اگر بخشم آسان به دست آورده باشی و قدرش ندانی. همچون من قدم از سر ساز و خود را در این دریا درانداز تا به صبر و انتظار گوهرت به دست آید.

لیک همچون من قدم از فرق کن خویش در بحر ریاضت غرق کن تا در آن دریا به صبر و انتظار آیدت آن گوهر آخر با کنار (عطار، ۱۳۸۶:۴۴۱)

پیام عطار این است که معرفت به صبر و انتظار به دست آید. عطار در این حکایت به پنجمین مقام از مقامات تصوف یعنی «صبر» اشاره می‌کند. صبر نشانه‌ی ایمان و استقامت مومن می‌باشد. عارف با ترک شکایت از سختی بلا نزد غیر، خود را با بلا سازگار می‌کند به گونه‌ای که از آمدن آن باکی ندارد. در اینجا نیز عطار به نوعی از صبر که « صبر از مراد» است اشاره می‌کند.

در مصباح الهدایه درباره‌ی صبر آمده است: « صبر سه نوع است: صبر نفس، صبر قلب و صبر روح. صبر نفس دو گونه است: صبر از مراد و صبر بر مکروه. صبر قلب هم دو گونه است: صبر بر مکروه و صبر از مراد. صبر روح هم دو گونه است: صبر بر مکروه و صبر از مراد و هر یک نوعی خاص و شرحی جداگانه دارد.» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۳۷۹)

۴-۸- شبلی در الهی‌نامه

۱-۴-۸- شبلی و تاکید وی بر زشتی هوای نفس

نانوایی آوازه شبلی را بسیار شنیده و ندیده به او عشق می‌ورزید. اتفاقاً یک روز شبلی به آن نانوایی می‌رود و تکه نانی برمی‌دارد تا بخورد. نانو که او را نمی‌شناخته نان را از دستش می‌گیرد و می‌گوید: برو بینوا، پول بده نان بگیر. شبلی سریع از نانوایی بیرون رفته و به صحرا می‌رود. یکی از کسانی که در نانوایی بود به نانو می‌گوید: این مرد را که به خواری راندی شبلی بود. نانو بر سر خود می‌زند و به دنبالش می‌رود تا او را پیدا کند و پوزش بطلبد. سرانجام او را در بیابان می‌بیند و عذرخواهی می‌کند و می‌گوید چگونه جبران کنم؟ شبلی می‌گوید: فردا مرا و جمعی را دعوت کن تا بیایم. نانو مجلسی عالی می‌آراید و از شبلی و دیگران پذیرایی می‌کند. پس از اتمام مجلس یکی از صاحب‌دلان از شبلی می‌پرسد: دوزخی و بهشتی کیست؟ شبلی می‌گوید: دوزخی این صاحب دعوت است که دیروز برای رضای خدا از یک تکه نان

میان عاشق حقیقی و مجازی برمی‌شمرد و از نظر وی عاشق حقیقی در ذات معشوق فانی می‌شود و عاشق واقعی کسی است که اهل فداکاری و جانبازی است و عشق پاک و حقیقی که همان ابتهاج حاصل از درک عظمت و شکوه موجود در هستی ملاک انسانیت است. در لمعات آمده است: «عاشق باید بی‌غرض با دوست صحبت دارد، خواست از میان بردارد و کار بر مراد او گذارد، ترک طلب گیرد، چه طلب عاشق را سدّ راه اوست. زیرا هر مطلوب که پس از طلب یافته شود آن به قدر حوصله‌ی طالب باشد.» (عراقی، ۱۳۹۰: ۱۰۰)

۳-۴-۸- شبلی و کمال در توحید

یکی از شبلی پرسید عارف کیست؟ گفت آن که به یک مژه بر هم زدن هر دو جهان را از میان بردارد. روز دیگر یکی از شبلی همان پرسش را کرد. شبلی گفت: عارف ناتوانی است که یک لحظه تاب این جهان را ندارد. یکی از حاضران مجلس برآشفته و گفت: دیروز گفتم که عارف به یک مژه بر هم زدن هر دو جهان را برمی‌دارد و امروز گفتمی یک لحظه تاب ندارد. این دو سخن تضاد دارد! شبلی گفت: دیروز من، من نبودم، هم او بود، ولی امروز چون خود من عاجز هستم بهترین جواب همین است.

کسی کو یک جهت بیند جمالی نباشد دیدن او را کمالی
بباید دید نیکی و بدی هم مقامات خودی و بیخودی هم
ولی چون آن همه پیوسته بینی بدو نیکش به هم در بسته بینی
زمعشوقت مبین عضوی بریده بهم پیوسته بین چون اهل دیده

(عطار، ۱۳۸۷: ۲۴۸)

منظور عطار از این حکایت این است که انسان باید در توحید به کمال برسد. خداوند را آن چنان که باید و شاید بشناسد و چنین انسانی برخوردار از دلی خواهد

شد که هیچ‌اندیشه و خیالی بدان راه پیدا نمی‌کند و به دور از تلقین و عادت می‌شود. نیز پیام عطار به ما این است که در عالم سلوک نباید به یک حال و مقام محدود شد بلکه عارف باید از تمام مقامات و احوال عبور کند به طوری که مالک احوال و مقامات بشود نه مملوک آنها.

۴-۴-۸- شبلی و ترک مراد شخصی

شبلی گفت: از راه صحرا به کعبه می‌رفتیم. در راه جوانی خوش پوش را دیدم. از او پرسیدم از کجا می‌آیی؟ گفت: از بغداد می‌آیم. دو ساعت پیش حرکت کردم و اکنون به حرم رسیدم. در نزدیکی کعبه مردی ضعیف را دیدم که نیمه جانی داشت. مرا چون دید با ناله‌ی خفیفی گفت: من همان تازه جوانم که از بغداد آمده بودم و مرا دیدی. مرا با شوق و اعزاز خواند و هر ساعت گنجی از معرفت و محبت بخشید. اما چون به خود آمدم و خودی دیدم مرا به بیماری و فقر مبتلا کرد و اکنون:

نه دل مانند و نه دنیا و نه دینم چنین کامروز می‌بینی چنینم
اگر توره رویی عمری بسوزی که جز هیچت نخواهد بود روزی
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۶۰)

عطار در این حکایت می‌گوید که سالک باید به ترک مراد و آرزوهای شخصی خود پردازد و راه طلب و وصال به جانان این است که قدم در راه فقر و نیاز بگذارد.

۵-۴-۸- شبلی و مقام فقر و فنا

درویشی از شبلی پرسید: راهنمای نخستین تو در طریق که بود؟ شبلی گفت: سگی بود که بس تشنه بود و می‌خواست از جوی آب زلالی آب بنوشد، اما چون چهره سگی در آب می‌دید و گمان می‌کرد سگی دیگر است می‌ترسید و عقب می‌رفت.

سرانجام بی طاقت شد و خود را به آب انداخت و آن تصویر خودش که حجاب او بود از بین رفت و آب نوشید. دریافتم که حجاب من نیز خردم هستم.

تو هم از راه چشم خویش برخیز حجاب تو تویی از پیش برخیز
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۶۷)

عطار در این حکایت آشکارا می‌گوید که وجود و هستی ما حجاب است و تا ترک حجاب و خودی خود نکنیم به مقصد نمی‌رسیم و به مقصود پی نخواهیم برد. نتیجه این که سالک باید خود را فنا کند زیرا فنا شرط حضور است.

در اینجا عطار به آخرین مرحله‌ی سیر و سلوک که همانا فقر و فنا می‌باشد اشاره می‌کند. مرحله‌ای که بنده در حق فانی می‌شود و تمام صفات مذموم وی سقوط می‌کند و نهایت سیر الی الله محسوب می‌شود. در شرح گلشن راز آمده است: «فنا اضمحلال و تلاشی غیر حق است در حق.» (لاهیجی، ۱۳۳۰: ۲۸۹)

همچنین در شرح شطحیات آمده است: «در مرحله‌ی فنا سالک به جایی می‌رسد که شخصیت و تعینات موجودات در نظر حقانی او هیچ می‌نماید. غایت فنا انتفای انیت سالک واصل است.» (بقلی، ۱۳۶۴: ۵۶۲)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۶-۴-۸- شبلی و رجا

شبلی در یک شهود روحانی ابلیس را در عرفات دید. بدو گفت: تو که نه مسلمانی و نه طاعت داری پس در میان این جماعت چه می‌کنی؟ ابلیس گفت من صد هزار سال خدا را به وحدانیت پرستیدم. بدون علت مرا از درگاه راند، امیدوارم به بی علتی هم ببخشاید.

چون در کار خدا چون و چرا نیست امید از حق بریدن هم روا نیست
(عطار، ۱۳۸۷: ۴۰۷)

پیام عطار:

نمی‌دانم نامی دانم الهی تو دانی و تو دانی آنچه خواهی
 ز جرم و ناکسی من گذر کن به فضلت در من ناکس نظر کن
 چو بی علت عطا دادی وجودم همی بی علتی کن غرق جودم
 (عطار، ۱۳۸۷:۴۰۷)

خداوند رحیم است و ابلیس را همانطور که از درگاه خود رانده است، می‌تواند بی علت هم به درگاه خود بخواند. رحمت خداوند شامل همه کس است و حتی ابلیس هم از رحمت او ناامید نیست. عطار آشکارا به مرحله‌ی رجا که از احوال صوفیه و عارفان است در این حکایت اشاره می‌کند. عارف بعد از مرحله‌ی خوف به رجا می‌رسد و امیدواری به رحمت و عفو خداوند دارد. برخی «مرحله‌ی رجا» را ضمن مقامات آورده‌اند.^{۱۱}

۹- رفتار و سلوک و اندیشه‌های شبلی

۹-۱- رفتار و سلوک و اندیشه‌های شبلی در منطق الطیر

۱. ضمن برخورد با اشخاص و مناظر و وقایع، از فرصت استفاده می‌کند و به مریدان تعلیم می‌دهد. (عطار، ۱۳۸۸:۳۳۳)
۲. مظهر و رمزی از غیرت و جوانمردی است. (عطار، ۱۳۸۸:۳۸۲)
۳. طالب حق باید در راه او صبور باشد و هیچ گاه مأیوس نشود و از طلب باز نایستد. (عطار، ۱۳۸۸:۴۴۲)
۴. پاک بازی و اخلاص شرط سروری معنوی است. (عطار، ۱۳۸۸:۳۱۷)

۹-۲- رفتار و سلوک و اندیشه‌های شبلی در دیگر آثار عطار

۱. یاس و ناامیدی با آرزوی محو و فنا توأم می‌شود. (الهی‌نامه، ۱۳۸۷:۱۷۷)

۲. انسان نباید ادعای قَسَم بودن و پخش کننده‌ی ارزاق را داشته باشد.
(مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶:۲۹۸)
۳. درد مردان خدا دردی نیست که با دارو درمان پذیرد. (مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶:۳۱۱)
۴. خداوند رحیم است و ابلیس را همانطور که از درگاه خود رانده است می‌تواند بی علت هم به درگاه خود بخواند. (الهی‌نامه، ۱۳۸۷:۲۱۸)
۵. اعمال دینی و عبادی انسان زمانی منزلت دارد که از روی اخلاص باشد و طاعتی که از روی ریا باشد بی‌قیمت و ناخالص است. (الهی‌نامه، ۱۳۸۷:۱۷۷)
۶. گناهکاران می‌توانند در حال و هوای خود حتی سرمشقی برای «کمال در عمل» باشند. (مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶:۲۲۳)
۷. وقتی در قبض فرو می‌رود بی‌تاب و قرار می‌شود. این تمرکز در وجود خدا سبب می‌شود که گاهی صوفی حوادث روزمره‌ی زندگی را آگاهانه یا ناخودآگاه چنان تعبیر کند که با عوالم دینی و عرفانی مرتبط شود. (تذکره الاولیاء، ۱۳۹۳:۵۴۷)
۸. محبّ حق حتی با کعبه معظّمه نیز نمی‌خواهد سر و کاری داشته باشد.
(تذکره الاولیاء، ۱۳۹۳:۵۳۹)
۹. شبلی نماد صبر و رضامندی و خشنودی در برابر هر بلا و قضایی است که از جانب حق برسد. (تذکره الاولیاء، ۱۳۹۳:۵۵۵)
۱۰. شبلی معتقد است که سخن سالک سخنی است که از حق به حق می‌رود.
(تذکره الاولیاء، ۱۳۹۳:۵۴۲)

۱۰. نتیجه

با بررسی چهره‌های عرفا و شیوخ در منطق‌الطیر و دیگر آثار عطار در می‌یابیم که عطار این چهره‌ها را در قالب حکایت و داستان برای بیان تفکرات و باورهای عرفانی

خود استفاده می‌کند.

شیخ عطار در اغلب مواقع و به شکل رمزی، به ذکر کرامات و اندیشه‌های والای معنوی و عرفانی عارفان توجه دارد و کمتر به ترجمه‌ی احوال آنها می‌پردازد؛ به نحوی که برای خواننده‌ی مطالب، متضمن عبرت یا محرک علاقه به طریقه‌ی آنها شود.

جستار حاضر نگرش و پوششی است در حکایت‌های عطار از زبان شبلی یا به بیانی بهتر کشف راز و رمز جاودانگی اندیشه‌های عطار از سوی شبلی، عارف قرن سوم و چهارم که اغلب فواید اخلاقی و دریافت‌های عرفانی آنها را در بر دارد. هرچند که گاهی نقل این گونه حکایات سبب عدم پذیرش منطقی می‌باشد اما لطایف و فواید حاصل از حکایات از زبان شبلی، در جای خود جالب و احیاناً قابل ملاحظه است.

نکته‌ی دیگر درس‌هایی است که موجب تزکیه و تطهیر نفوس به شمار می‌رود و این خود هدف تربیت در نزد عرفا و شیوخ به خصوص بوده است.

در بین عرفا و شیوخ منطق‌الطیر، بجز شیخ صنعان که جایگاه ویژه دارد و یک قصه‌ی کامل و حدیث عشقی است؛ در شرح حال شبلی نیز سخن را به سر حد اعجاز کشانیده و داد فصاحت داده و قلم سحرانگیز خود را در بیان سر اخلاص عمل و نقش مسئولیت انسان در رهایی از تعلقات که مقدمه‌ی نیل به کمال می‌باشد معرفی می‌کند. با توجه به اهمیت و جایگاه شبلی در نزد عطار و باورها و زمینه‌های مشترک موجود بین هر دو، طرح حکایت از زبان شبلی به این منظور است که وقتی حقیقت دنیا خود را از نظر کسانی مثل شبلی پنهان می‌کند دیگر جایی برای دیگر کسانی که هیچ مقامی را طی نکرده‌اند نمی‌ماند و رابطه‌ی این حکایات با اصول عرفانی پیوند می‌خورد.

بررسی موشکافانه‌ی حکایات به منظور نیل به رهیافت ترین رموز عارفانه در این قلمرو صورت گرفته است و آن چه را که عطار در نگرش خود برای به تصویر

کشاندن در ذهن خود داشته از لابلای حکایات بررسی، تحلیل و ذکر شده‌اند. شبلی در عشق صوفیانه به حدی بوده است که او را عاشق مجنون دانسته‌اند و مدتی وی را در بیمارستان بغداد بستری کرده‌اند.

عطار در منطق‌الطیر وی را مظهر عارف عاشق و عارف بلندمرتبه می‌داند. عارف عاشقی که عطار عبارات و سخنان خود را در قالب داستان و به شکل رمز برای رسیدن به حقیقت و طی مراحل سلوک به وسیله وی بیان می‌کند.

در پایان باید گفت با بررسی ژرف ساخت حکایات به این نتیجه می‌رسیم که عطار اصول و مراحل سیر و سلوک و رموز عرفانی را در جهت دریافت‌های عرفانی و اخلاقی برای خوانندگان از زبان شخصیت‌های عرفانی به ویژه شبلی به خوبی بیان کرده است و در نتیجه حکایات را عمیق، خواندنی‌تر و جذاب می‌کند.

یادداشت‌ها

- ۱- نام او را برخی، جعفر بن یوسف نیز نوشته‌اند و بنا بر گفته‌ی ابن خلکان بر سنگ مزار وی در بغداد هم چنین ثبت شده است. (وفیات الاعیان، ۱/۱۹۹).
- ۲- در نفحات الانس جامی ص ۱۸۰، ابوبکر جعفر بن یونس آمده و در کشف المحجوب و رساله‌ی قشیریه، دلف بن جحدر، ص ۱۹۵ و ۱۷۱.
- ۳- شبلیه = هی قریه من قری اسروشنه و هی مدینه عظیمه وراء سمرقند من بلاد ماوراءالنهر، (یاقوت، معجم البلدان، ۳/۲۵۶).
- ۴- «کنیت او ابوالحسن بود. اصل او از سامره بود، به بغداد نشستی. وی از اقران استاد نوری بود. فارس عیسی گوید که نام او محمد بن اسماعیل السامری است.» طبقات الصوفیه، ص ۳۵۵.
- ۵- تلخیص از فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، اعلام، ج ۵، ص ۸۸۶.

۶- المائده/۵۴.

۷- خيار: غير از ميوه‌ی معروف، معنی نيکان است و اينجا منظور همين معنی نيکان است.

۸- تذکره الاولياء، عطار، ۱۳۹۳:۵۴۴.

۹- ميبدی، کشف الاسرار در تفسير آيه‌ی « والذين يکنزون الذهب و الفضه و لا ينفقوتها فی سبيل الله...».

۱۰- عطار، تذکره الاولياء، ۶۲۴.

۱۱- کاشانی عزالدین محمود، مصباح الهدايه، ص ۳۹۲.



منابع

۱. الذهبی، شمس الدین. (۱۹۸۹). تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
۲. انصاری هروی، شیخ عبدالله. (۱۳۸۶). طبقات الصوفیه. محمد سرور مولایی، تهران: توس.
۳. پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۱). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۲). دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اقبال.
۵. حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۷۹). معجم البلدان. بیروت: دارصادر.
۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. ریتر، هلموت. (۱۳۸۸). دریای جان. ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایبوردی، تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
۸. سجادی، سیدجعفر. (۱۳۹۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری.
۹. سراج، ابونصر. (۱۹۱۴). اللمع فی التصوف. تحقیق رنولد الن نیکلسون، لندن: پرل.
۱۰. سعدی شیرازی، مصلح الدین. (۱۳۷۴). کلیات سعدی. تصحیح مرحوم محمدعلی فروغی، تهران: ققنوس.
۱۱. عثمانی، ابوعلی. (۱۳۴۵). ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه. تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۲. عراقی، فخرالدین. (۱۳۹۰). لمعات. تهران: مولی.
۱۳. عطار، فریدالدین. (۱۳۸۶). اسرارنامه. محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۴. ---، ---. (۱۳۸۷). الهی نامه. محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

۱۵. عطّار، فریدالدین. (۱۳۹۳). تذکره الاولیاء. تصحیح محمد استعلامی، تهران: انتشارات زوّار.
۱۶. ---، ---. (۱۳۸۶). مصیبت نامه. محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۷. ---، ---. (۱۳۸۸). منطق الطیر. محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
۱۸. ---، ---. (۱۳۷۲). منطق الطیر(مقامات طیور). سید صادق گوهرین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. فروزان فر، بدیع الزمان. (۱۳۸۹). شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطّار نیشابوری. تهران: انتشارات زوّار.
۲۰. فولادی، علیرضا. (۱۳۸۹). زبان عرفان. تهران: سخن.
۲۱. قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). رساله‌ی قشیری. تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، تهران: انتشارات زوّار.
۲۲. کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۶۷). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، تهران: انتشارات بی تا.
۲۳. ---، ---. (۱۳۹۰). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. مجید سرمدی، تهران: علمی.
۲۴. لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
۲۵. معین، محمد. (۱۳۶۴). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
۲۶. موسوی بجنوردی، کاظم. (۱۳۸۹). دایره المعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۲۷. میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۶۴). کشف الاسرار و عدّه الابرار. به کوشش علی اصغر حکمت، تهران: ابن سینا.
۲۸. هجوییری، علی. (۱۳۷۶). مقدمه قاسم انصاری، تهران: طهوری.